

بادهای تند تاریخ* (1)

* نسخه نخست این نوشته 25 سال پیش - در ماههای بعد از **فروپاشی دیوار برلین** - تهیه و در شماره اسفند 1368 ماهنامه شورا منتشر شد. اکنون با تغییراتی نگارشی و همراه با تصاویر و لینکهای مربوطه ، به مناسبت 25 مین سالگرد آن رویدادهای تاریخی در اختیار خوانندگان این زمان قرار می گیرد.

ک ر ی م ق ص ی م



در سال گذشته (1989) تحولات پی درپی و تاریخ ساز ، سیمای سیاسی « اردوگاه سوسیالیسم واقعاً موجود» را به سرعت و به طور اساسی دگرگون کرد. فرآیندی که پیشتر توسط گرباچف در شوروی پا گرفت (پرستروئیکا و گلاسنوست) مجالی مناسب و فضائی مساعد برای تغییر درکل بلوک شرق به وجود آورد. ملتهای اروپای شرقی به پا خاستند و دراکثر جوامع مربوطه حرف خود را به کرسی نشانند. در سیاستهای اروپائی و جهانی پایان جنگ سرد و بلوکبندی چهل و چند ساله بعد از جنگ جهانی دوم در دستورکار قرار گرفت . رویهمرفته کلیه دگرگونیهای بزرگ مربوطه در فاصله ای کوتاه به صورتی غیرمترقبه پدیدارشدند و شتابنده اوج دامنه داری گرفتند ، گرچه جوهر تحولات در کشورهای مزبور از پیشینه ای دراز و تنوع اشکال و فراز و نشیب اجتماعی برخوردار بوده اند. از بین بحرانها و تلاطمات پیش آمده در جوامع اروپای شرقی ، حوادثی که در «جمهوری دموکراتیک آلمان» صورت واقع یافتند عمق اجتماعی و سرعت حرکت خاصی پیدا کرده اند و نتایج تکاندنده و غافلگیرکننده ای هم داشته اند.

فروپاشی «دیوار برلین» ناگهانی پیش آمد و در جهان شگفتی برانگیخت. دوماهی پیشتر از آن واقعه تاریخی، اربش هونکررهبر نگون بخت حزب هنوز بر اریکه قدرت این طور ابراز عقیده کرده بود که دیوار برلین تا صد سال دیگر هم برجای خواهد بود. چند ماه بعد او معزول و دولت متزلزل همکاران وی ناگزیر

جواز گشایش دیوار را صادر کرد و ... پسانتر چوب حراج این مرز بتونی دوبلوک سابق را نیز به صدا درآوند!



پس از سقوط هونکر و آغاز پروسه معروف به « عطف عنان و چرخش Wende » درپاییز گذشته (1989)، ابتداء انتظار آن تحولات سریع و قطعی که پشت سرهم به وقوع پیوستند نمی رفت. حتی سوسیال دموکراتهای کهنه کار آلمان غربی که از سالها قبل - با رویکرد "ایجاد تغییر از طریق تماس و نزدیکی" می کوشیدند در مشی و رفتار نظام و حکومت آلمان شرقی انعطافی به وجود آورند، باز در خواب نیز نمی دیدند که ظرف فقط چند ماه ناگزیر شوند کل پرونده «سیاست گام به گام» پیشین خود را به بایگانی سپارند و در اولین کنگره بعدی حزب اصل وحدت (دو آلمان) را در برنامه و دستور کار جاری قرار دهند!

به نظرمی آید این موتور جنبش اجتماعی [در عمق و دامنه] است که لوکوموتیو تاریخ را سرعت بخشیده، حال به هر دلیل (مثلاً به واسطه رویکردهای اصلاحاتی گرباچف و تصمیم به عدم مداخله نظامی در ممالک اروپای شرقی...) سکان سیاست دیگرانحصاراً در دست رهبری حزب و اشتازی (سازمان امنیت داخلی) نمی چرخد. افکار عمومی درسرنوشت جامعه و کشور دخیل شده است و اراده سیاسی تظاهرکنندگان نقش آفرینی می کند. یک اتفاق مهم و شاید تعیین کننده، که همه چیز را سرعت و جنبش مردم را قوت بخشید، همانا سقوط رهبر سرسخت حزب (اریش هونکر) بود. این رخداد، که ای بسا گرباچف هم به وقوع آن غیرمستقیم امداد رساند/ یا دستکم مانع رخداد نشد، نقطه عطفی به شمار آمد که به لحاظ تأثیرات بلافاصله اش اهمیت خاصی یافت. تأکید می کنم که پیشرفت جنبش اجتماعی (خیابانی)، - با شعارها و خواسته های ساختارشکن- بود که به سرعت باعث سقوط رهبر دیرینه حزب حاکم شد. از دید سرانی که جای هونکر را گرفتند عزل او لابد به این انگیزه که فضا آرام شود ("مسئول استبداد رأی او بود که رفت")، ولی جامعه آرام نشد و مردم به خانه نرفتند. فعالان جنبش هم چنین چیزی از تظاهرات نخواستند!

این اتفاق در آلمان «سوسیالیستی» سابقه نداشت و دردم به عنوان یک پیروزی بزرگ سیاسی برای تظاهرات هفتگی مردم به پا خاسته فهمیده شد. دانستند که در آن شرایط رژیم حاکم آسیب پذیر شده است. تتمه برودت ترس از اشتازی هم در گرمای جنبش محو و فضای شور و هیجان مبارزاتی بیشتر بالا گرفت. با ادامه تظاهرات و تکرار شکستهای موضعی اشتازی و پشتیبانی رسانه های آزاد و... حالا اساس و بقای نظام به چالش کشیده شده. ..

دو نشانه

در آلمان فدرال (غربی) حزب حاکم دموکرات مسیحی و رهبر آن هلموت کوهل (صدراعظم وقت) از دیرباز پیروی خط مشی وحدت و یکپارچگی دو آلمان بوده اند، بنابراین در تئوری هیچ مانع راهبردی ندارند و اکنون در طرح و بحث وحدت دو آلمان پیشتانزد، اما حزب سوسیال دموکرات که از مدت ها پیش نظریه شناسائی " دو دولت " آلمان را پیش برده، حالا در برابر دگرگونیهای رخ داده و مطالبات تند و تیز و پیشرونده مردم آلمان شرقی گرفتار نوعی سردرگمی شده است. جالب است که در چنین شرایطی، مبتکر و سردمدار همان مشی و سیاست دیرینه رفرم (ویلی برانت)، از مشاهده تحولات ناگهانی جامعه و درک شانس تاریخی (ملی و بین المللی) موجود جهت حصول وحدت و یکپارچگی آلمان، به

سرعت و با انعطاف تمام رمز تحولات درشرف تکوین را دریافته و با هوشیاری و بصیرت در رسانه های آلمان صدا به اعتراض بلند کرده است. (1)
حضور و فعالیت ویلی برانت در جهت طرح وحدت و یکپارچگی دوآلمان این یک نشانه مهم سیاسی است.



رویداد نمادین دیگری که به رغم سکوت زبان گویا و پرمعنائی داشت، مراسم امسال سالگرد شهادت روزا لوکزامبورگ و کارل لیبکنشت دربرلین شرقی بود. سالهای قبل همیشه در روز 14 ژانویه ، به مناسبت تظاهرات و گردهماییهای ممنوعه برای احترام به این دو بزرگ جنبش کارگری و کمونیستی آلمان ، حتماً عده ای در برلین شرقی و دیگر شهرهای آن کشور مورد ضرب و شتم قرار می گرفتند و شماری نیز بازداشت و روانه زندان می شدند. اما امسال هزاران نفر از اهالی پایتخت آلمان شرقی در نهایت آرامش و با آزادی کامل در محل یادبود اجتماع کردند. حتی رهبران جدید حزب و دولت نیز خود با دسته گل حضوربهم رسانده بودند و درسکوتی پرمعنا ادای احترام نمودند! این نمونه ها جملگی ازتحوّل درجامعه ای خبرمی دهد که تا 6 ماه پیش کلیه کارشناسان می گفتند درآن جا استالینیستها بر اوضاع مسلط اند و آب از آب تکان نخواهد خورد!

یاد آوریهای تاریخی

جمهوری دموکراتیک آلمان (DDR)، بعد از شکست کامل رایش سوم و اشغال آلمان توسط فاتحان جنگ جهانی دوم، در سال 1949، چند ماه بعد از تأسیس جمهوری فدرال آلمان، به وجود آمد. در ماه مه سال 1945 رایش سوم (نازی) بدون قید و شرط تسلیم و در 5 ژوئن آن سال سرفرماندهی نیروهای متفقین (شوروی، ایالات متحده، فرانسه و انگلستان) دربرلین مستقرشدند و رسماً زمام امور آلمان شکست خورده را به دست گرفتند. قوای شوروی قسمت شرقی و بخشهایی ازمرکز رایش سوم را تحت اشغال و اداره خود گرفت. نیروهای سه کشورغربی هم درغرب رودِ اِلب و ایالات جنوبی آلمان استقرار یافتند. قرارداد صلحی نیز بسته نشد.



پس از جنگ و تقسیم آلمان، اتحاد شوروی در روال بعدی ابتداء مخالفتی با چشم انداز و طرح اتحاد دو بخش اشغالی آلمان و ایجاد یک کشور واحد - جمهوری دموکراتیک - با یک دولت برآمده از انتخابات عمومی (و البته به لحاظ سیاست خارجی بی طرف) نداشت. در سالهای 1945 الی 1949 شوروی کوشش سیاسی و دیپلماتیک زیادی به خرج داد که آلمان دچار تجزیه سیاسی - اقتصادی نشود و رسماً به صورت دو کشور جداگانه درنیاید. اما ایالات متحده و دیگر فاتحان غربی جنگ حاضر نشدند طرح یک آلمان متحد و بی طرف و غیرنظامی را بپذیرند. به زودی مشی «محدود کردن اتحاد شوروی» در دستور سیاست خارجی و بین المللی آمریکا و متحدانش قرار گرفت و مقدمات بلوک بندی جهانی

چیده شد. همین خط مشی نیز درمورد سرنوشت سیاسی آلمان شکست خورده به مرحله اجرا درآمد. در 24 ماه مه 1949 جمهوری فدرال آلمان، برپایه یک قانون اساسی جدید و حفظ نظام اقتصاد سرمایه داری با مولفه تأمینات اجتماعی (soziale Marktwirtschaft) و دموکراسی پارلمانی، زیر نظارت فاتحان غربی و سرکردگی آمریکا، تأسیس شد.

در پی این اقدام یک طرفه غرب، شوروی هم واکنش نشان داد و درحوزه تحت اشغالش درشرق، جمهوری دموکراتیک آلمان در 7 اکتبر 1949 به وجود آمد، با الگوی اقتصادی-سیاسی (دولتی/حزبی) از نوع بلوک شرق که تحت هژمونی شوروی استالین قرار داشت. اما پیش از این «تعیین تکلیف» شرقی و غربی، تحولات سیاسی عقیدتی قابل توجه و مهمی دربخش شرقی آلمان جریان پیدا کرد که به لحاظ تاریخی و ارتباط آن با مسائل کنونی دست کم اشاره ای به آنها لازم است.

بعد از شکست کامل هیتلر/سیستم نازی و آزاد شدن آلمان توسط متفقین، ابتداء درهر دو بخش آلمان احزاب گوناگون و ازجمله احزاب کمونیست و سوسیال دموکرات مجدداً و به طورعلنی و گسترده فعالیت خود را ازسر گرفتند. دربخش شرقی آلمان که زیرتسلط شوروی بود طبعاً کمونیستها خیلی زود درسطوح مختلف دست بالا را داشتند ولی نه آزادی احزاب دیگر ازبین رفت و نه استقلال رأی و آزادی فراکسیون درداخل حزب کمونیست لغو شد. این حزب علناً از «راه ویژه آلمان به سوی سوسیالیسم» سخن می گفت و درنخستین فراخوان برنامه ای خود، به تاریخ 11 ژوئن 1945، حتی با کلیه برداری ازنظام شوروی مخالفت ورزید:

«ما براین عقیده ایم که مشی تحمیل نظام شوروی به آلمان نادرست است. این با اوضاع کنونی و موقعیت تکاملی آلمان خوانا نیست. برعکس، به نظرم ملاحظه مصالح و خواسته های قطعی مردم آلمان ایجاب می کند که ما راه دیگری را درپیش گیریم، راه ایجاد یک جمهوری دموکراتیک و پارلمانی، با کلیه حقوق و آزادیهای دموکراتیک برای مردم.» (2)

سیاست شوروی درآن زمان با موضع مزبورحزب کمونیست آلمان تضادی نداشت. کسانی که از همان الگوی شوروی دفاع می کردند و به اصطلاح کاسه داغتر از آش بودند جناح خاصی از حزب را تشکیل می دادند که به کلی دراقلیت قرار داشت و مشاجره با صاحب نظران این جناح صورت می گرفت.

حتی دراوایل سال 1946، یعنی زمانی که بحث ادغام حزب سوسیال دموکرات (SPD) درحزب کمونیست مطرح بود، هنوز هم تئوریسینهای برجسته حزب کونیست، ازجمله آنتون آکرمن، از راه رشد مستقل آلمان به سوی سوسیالیسم و انکشاف دموکراتیک کشور سخن می گفتند. (3) اما هرچه جو جهانی بیشتر قطب بندی می شد، جناح استالینی حزب قوت بیشتری می گرفت و فشار خارجی نیز دراین و آن پهنه بارزتر می شد و حوزه فعالیت احزاب هم محدودیت می یافت. سرانجام در آوریل سال 1946، زیرفشار مرکزیت مسکو، حزب سوسیال دموکرات با حزب کمونیست "متحد" شد و «حزب واحد سوسیالیستی آلمان SED» تشکیل گردید. با این همه طرزفکر راه رشد مستقل به قوت خود باقی بود. از 1947 به بعد، با تشکیل کمینفرم (جانشین کمینترن- بین الملل کمونیستی) و یک خطه شدن تحمیلی امور سازمانی و سیاسی-ایدئولوژیک در «احزاب برادر»، تغییرات فرمایشی و سپس روند حذف و تصفیه در حزب آلمان شرقی نیز شتاب گرفت. به عنوان نمونه در 16 سپتامبر 1948 حزب قطعنامه ای گذراند که درآن به «تئوریهای نادرست راجع به راه ویژه و مستقل به سوی سوسیالیسم» حمله شدیدی شده بود. چندی بعد حتی آنتون آکرمن هم در نشریه رسمی حزب مقاله ای نوشت و نظریه قبلی خود را "بدون قید و شرط یک اشتباه خطرناک" خواند! (4)

همان طورکه اشاره رفت، بعد از تأسیس «جمهوری فدرال آلمان» دربخشهای غربی و جنوبی، در منطقه تحت اشغال شوروی نیز مقدمات تشکیل یک کشورآلمانی به سرعت فراهم گردید. دراولین کنگره حزب در ماه ژوئن 1949، خط مشی استالینی برحزب تسلط یافت و مسیرکار به ترتیب زیرمعین شد: تجدید سازماندهی حزب و چیدن سیاست و برنامه های آن براساس دستورات کمینفرم (که تحت کنترل و هدایت مرکزیت مسکو اداره می شد). در طول کنگره مزبور تصفیه وسیع کادرهای کمونیست و سوسیال دموکراتی که نظر به سوابق طولانی مبارزاتی ازاعتبار و محبوبیت مستقلی برخوردار بودند با قاطعیت صورت گرفت و جناح خاصی سکاندار رهبری حزب شد. چهارماه بعد که «جمهوری دموکراتیک آلمان» اعلام موجودیت نمود، همین «رهبری» به قدرت رسید و ارکان سیاست، اقتصاد و ایدئولوژی را تحت کنترل خود گرفت. ازآن به بعد هر دو کشور آلمانی در واقع به عنوان خط مقدم جبهه جهانی جنگ سرد و مقابله استراتژیک شرق و غرب، نماد تقسیم اروپا به شماررفتند و معضل

سیاسی بغرنجی به نام «مسأله آلمان» وارد معادله های سیاسی جهان شد. جمهوری فدرال آلمان که دربخش بسیار ثروتمندتر سرزمین آلمان تأسیس شده بود و سه برابر بخش شرقی جمعیت داشت، با برخورداری ازامداد مالی عظیم غرب(به خصوص حمایت ایالات متحده در قالب "برنامه مارشال") راه رشد تازه ای را پیش گرفت. جمهوری دموکراتیک آلمان نیز ناگزیر ازآزمایش راه رشد دموکراتیک و سوسیالیستی مستقل محروم شد و الگوی شوروی زمان استالین را اقتباس کرد. درباره کم و کیف ساختمان اقتصادی هریک از این دو کشورآلمانی کوهی از نوشته وجود دارد و دراین گزارشگونه مجالی برای مرور تاریخ رشد اقتصادی آنها نیست. دراین رابطه صرفاً به عبارتی گویا از پروفیسورداشیچف، رئیس بخش سیاسی «موسسه اقتصاد نظام جهانی سوسیالیستی» اکتفا می کنم که بی پرده نوشته است: «با جمهوری فدرال آلمان، چنان رقیبی برای جمهوری دموکراتیک آلمان پا گرفته بود که این کشور [آلمان شرقی] نه از حیث اقتصادی، نه سیاسی و نه اجتماعی امکان رقابت و همپایی با آن را نداشت.» (5)

پیشینه اعتراض و عصبانیت

برای درک عمق و سابقه طولانی نارضایتی اجتماعی و سیاسی دردرون جمهوری دموکراتیک آلمان، باید خاطرنشان کنیم که مخالفت با خط مشی حاکم ازهمان ابتدای کار وجود داشت و باقی ماند. منتها این نارضایتی، برخلاف دیگر ممالک اروپای شرقی، به صورت یک جنبش اصلاح طلبانه حزبی و اجتماعی پیشرونده بروز نکرد. تسلط دستگاه رهبری استالینی حزب خیلی زود و با یک سازماندهی گسترده امنیتی درسراسر کشور همه جا گیر شد. در سال 1953 یک شورش کارگری دربرلین شرقی رخ داد که می رفت دستگاه حزب را واژگون سازد. ولی تانکهای شوروی مستقر درآن کشور با سرکوب خونین خیزش مزبور، مسیر تکرار این نوع حرکتهای اعتراضی را برای چند دهه مسدود کردند.



مخالفت درمحیط کارگری به صورت انفعال و عدم دخالت درسیاست ادامه یافت. دگراندیشی و اعتراض درمحیط حزبی، دانشگاهها، محافل هنری و قانون نویسندگان پیگیری می شد. ولی هربار که حرکتها بالا می گرفتند و بحث می رفت گسترش یابد، دستگاه رهبری حزب و سازمان امنیت قدرتمند سیستم با یک کارزار تبلیغاتی شدید، برجسبهای رایج استالینی، اخراج ازحزب و محل کار یا دستگیری و محاکمه وزندان - دربهترین حالت اخراج ازکشور - مشکل را «حل» می کرد. طی این چند دهه بیش از هفتاد نفر از اندیشمندان، هنرمندان و نویسندگان این کشور به ترتیبی که اشاره رفت از کشور به خارج طرد شدند. تعداد زیادی از دانشمندان برجسته از کار برکنار و خانه نشین شدند. کادرهای زبده و درخشانی از حزب - صرفاً به جرم انتقاد ازبوروکراسی فزاینده و تجاوزهای آشکار سازمان امنیت - مقام و کار خود را ازدست دادند، یا به گوشه زندان افتادند. نامهایی چون ارنست بلوخ (6)، روبرت هاو من (7)، ولف بیرمن (8) و رودلف بارو (9) و... هنوز دریادها زنده اند. مردم نیز دربی پناهی و هراس ازدستگاه همه جا گیر امنیتی (اشتازی Stasi)، ناگزیر به رادیوها و کانالهای تلویزیونی غرب روی آوردند و با قبول مخاطرات زیاد به فرار ازکشور «سوسیالیستی»!

البته از سال 1949 مرزهای غربی مسدود شده بودند ولی به علت قرار داشتن برلین در قلب کشور (آلمان شرقی) همواره نوعی امکان فرار به بخش غربی شهر وجود داشته است. در اواخر دهه پنجاه که شکوفایی اقتصادی در آلمان فدرال جاذبه زیادی پیدا کرده بود، فرار اهالی آلمان شرقی به برلین غربی رفته رفته به یک مشکل لاینحل و فزاینده تبدیل شد. در این زمان، رهبری وقت آن کشور «فکر بکری» نمود که نتیجه اش ساختن دیوار معروف برلین بود! (1961)

سازندگان دیوار آن را «دژ سوسیالیستی» نامیدند ولی در دنیا به اسم «پرده آهنین» شهرت بدی یافت.



با کشیدن دیوار برلین و امنیتی - نظامی کردن سراسر مرز شرقی-غربی آلمان، البته مسأله فرار بسیار دشوار و با خطر مرگ روبه رو بود زیرا پشت دیوار در سمت شرق، میدانهای مین، سیمهای خاردار و نظامیان مسلح آماده ی شلیک، نوعی تله مرگ چیده بودند. ولی دیوار نه علل فرار را از بین برد و نه به لحاظ سیاسی و ایدئولوژیک اعتبار مضاعفی برای «سوسیالیسم» کسب کرد. برعکس، از این سال به بعد مسأله محرومیت از سفر آزاد به یک مشکل جدید دولت جمهوری دموکراتیک تبدیل شد. موضوع ترک تابعیت و تقاضای رسمی شهروندان برای خروج از کشور رفته رفته بالا گرفت و به مراجع بین المللی کشید و تا پایان عمر آن نظام گریبان دولت و حزب حاکم آن کشور را رها نکرد. همین طور مسأله نقض حقوق بشر در رابطه با دیوار، عرصه تبلیغاتی پرسروصدایی به دست غرب داد. ..

طی چند دهه حاکمیت بلامنازع حزب، دستگاه همه جا گیر سازمان امنیت کشور- معروف به اشتازی- چنان نفوذ و سلطه ای بر ارکان جامعه و حزب و دولت یافت که بعدها جانشین هونکر نیز از آن به مثابه «دولتی دردولت» نام برد. همین دستگاه هیولائی مراقب بافت درونی حزب هم بود و تمام شاخه های تشکیلات را چارچشمی می پایید. افراد ناراضی و «زاویه دار» را می جست و تا سر بلند می کردند مکانیسمهای حذف و سرکوب را به جریان می انداخت.

هر زمان که تحولات «حزب بزرگ برادر» موجب باز شدن فضای سیاسی در اردوگاه می شد، دستگاه رهبری آلمان شرقی از محدود احزابی بود که تسمه ها را سفت ترمی کشید و با تقویت شبکه های امنیتی تعادل خود را حفظ می کرد. در واقع وضع چنان شده بود که پس از چند دهه یکه تازی، جناح قدیمی و کهنسال استالینیستی (در زمان سقوط همه در سنّ بیش از 75 سال هنوز پستها را در دست داشتند) دیگر چندان اعتنایی به خط و ربط اردوگاه هم نمی کرد. کم و بیش همان مشی دوران اولیه جنگ سرد دنبال می شد. این جناح حتی دوران خروشچف را هم با همان خط مشی پیشین از سر گذراند و بعدها بی محابا در سرکوب جنبش و دستاوردهای دوبچک (در چکسلواکی) همدستی

کرد) توسط قوای نظامی پیمان ورشو) و مدافع خط مداخله نظامی دروقایع لهستان اواخردهه 70 بود. با اوج گرفتن پیکارهای سندیکای همبستگی و بروزنگرانی که نکند مشابه این جنبش در مراکز کار و اشتغال درآلمان شرقی نیز پیش آید، رهبری حزب فرمان تقویت واحدهای نظامی درکارخانه ها و مراکزخدمات را صادر نمود و شبکه های امنیتی را سنگینترکرد. دراین مسیر، نقطه عطف در تاریخچه اشتتازی سال 1985 و روی کار آمدن میخائیل گرباچف است. بنا به آمار و ارقامی که اکنون آشکارا ازجانب مسئولان دولتی ارائه می شوند، پس ازبه قدرت رسیدن گرباچف سطح نیروئی سازمان امنیت آلمان شرقی به شدت افزایش می یابد. تعداد کارمندان رسمی اشتتازی به 110 هزار نفر و شمارخبرچینهای آن به 85 هزار نفربالغ می شود. رهبری حزب بی پرده و صریح اعلام می کند که تحولات معروف پرستروئیکا(دگرگونسازی اقتصاد) و گلاسنوست(شفافیت ارکان دولت وحزب) درشوروی ربطی به شرایط دولت و حزب حاکم درجمهوری دموکراتیک آلمان ندارد.... درسالهای نخست تحولات گرباچفی، واقعیت قابل تأمل این بود که دستگاه رهبری حزب آلمان شرقی درخفه کردن هرگونه صدای مخالف درون حزبی فعال و موفق بود. البته، همیشه این و آن واحد معترض و منتقد درونی وجود داشت ولی قدرت اظهاروجود و چالش علنی به دست نمی آوردند. یکی ازافراد که اطلاعات لازم را داشته به این واقعیت چنین اشاره می کند: «البته درحزب خیلیها بودند که نظر انتقادی داشتند ، چه درمیان جوانها و چه دربین اعضای قدیمی و مسن، منتها به ندرت کسی پیدا می شد که شهادت اظهاروجود داشته باشد و حرفش را آشکارا بیان کند.»(10)

ادامه دارد

منابع و توضیحات

1- در رابطه با «مساله آلمان»، پیشینه آن و پروژه های سیاسی جهت فیصله دادن به این معضل غامض ، در حال حاضر[سالهای 90/89 میلادی سده گذشته] هیچ سیاستمدار آلمانی از اقتدار شخصیتی و نفوذ سیاسی ویلی برانت برخوردار نیست. معروف است که بین شخصیتهای ترازاول کشور او از همه مطلع تر و با نفوذ ترست. وی در زمان تحولات فوق الذکر بازنشسته و سخت بیمارست. با وجود این به صحنه برمی گردد و با هوشیاری خاصی سعی می کند حزب سوسیال دموکرات مسیر مطالبات مردم را درست دریابد و نتایج لازم را اتخاذ کند. وقتی مجله اشپیگل حوالی نیمه دوم ماه اکتبر از او می پرسد : «آیا به فرمهای شروع شده در آلمان شرقی اعتماد می کنید؟» ویلی برانت بلافاصله جواب می دهد : «وای از دست این کلمه رفرم ! من دیگر از شنیدن این کلمه کهیر می زنم. زبان سیاسی ما دیگر برای توضیح رویدادهای جاری غنای لازم را ندارد... آخر رفرم به کاری می گویند که دست به ترکیب شالوده ی نظام و اساس اقتصاد آن نزنند. آن چه اکنون موضوع صحبت ماست امر به کلی متفاوتی است. کنار گذاشتن دولت و نظام تک حزبی را من یک عمل انقلابی می دانم.»

2- ر.ک به : Ossip Flechtheim, Dokumente, Bd.3, S.316
اسناد حزب کمونیست آلمان از 1945 به بعد، جلد سوم صفحه 316.

3- ر.ک به مقاله آنتون آکرمن در شماره فوریه نشریه وحدت (Einheit)، ارگان تئوریک حزب .
4 - ر.ک به همان مجموعه اسناد بالا،

5 - به نقل از متن کارشناسی مفصل پروفیسور داشیچف راجع به موقعیت و تاریخ جمهوری دموکراتیک آلمان مورخ 18 آوریل 1989 که در شماره 5 فوریه 1990 مجله اشپیگل چاپ شده است. بنا به اشاره این مجله متن مذکور برای رهبری شوروی تهیه شده بود.

6 - ارنست بلوخ (Ernst Bloch, 1885-1977) ، فیلسوف و اندیشمند شهیر آلمانی، صاحب آثار بدیع در زمینه فلسفه امید ، فلسفه هنر و موسیقی. نخستین اثر وی تحت عنوان «مضمون

اوتوپیی/آرمانشهر» به سال 1918 انتشار یافت. در آن زمان وی به اتفاق دوستش گئورگ لوکاچ، هردو تحت تأثیر انقلاب اکتبر در روسیه و آرمانهای آن، در محافل فلسفی و روشنفکری چپ فعال بودند. ارنست بلوخ در دوره حکومت هیتلر مجبور به فرار و مهاجرت به آمریکا شد. اثر عظیم او دریاب زمینه ها و صورتهای گوناگون « اصل امید» در همین سالهای هجرت به رشته تحریر درآمد. پس از جنگ و سقوط نازیسم به وطن بازگشت و چون در آلمان غربی کاری به او رجوع نکردند به برلین شرقی رفت و کرسی استادی فلسفه در دانشگاه هومبلد را عهده دار شد. انتقادهای فکری- سیاسی او به مشی حزب از سال 1956 شروع و برغم سختگیریه و فشار دستگاه امنیتی ادامه یافت. پس از بنای دیوار برلین و انسداد رفت و آمدهای دانشگاهی (1961) بلوخ ناگزیر در آلمان فدرال اقامت جست. در دهه 60 و 70 میلادی پیامبر کهنسال جنبش چپ و انقلاب جوانان آلمان به شمار می آمد. ارنست بلوخ 92 سال عمر کرد و تا آخرین هفته حیات در مسائل سیاسی و فکری جنبش چپ آلمان حضور فعال داشت.

7- روبرت هاومن (Robert Havemann 1910- 1982) دانشمند برجسته شیمی و فیزیک، استاد فلسفه و نظریه پرداز نو اندیش سیاسی در آلمان دموکراتیک، عضو حزب کمونیست از سال 1932 و رهبر یک گروه مقاومت مخفی دوران نازی. وی در سال 1943 توسط عوامل نازی دستگیر و طی یک محاکمه سریع به مرگ محکوم گردید. تنها به خاطر مرتبه علمی و کار اجباری در موسسات وقت، حکم مرگ به اجرا گذاشته نشد. پس از پایان جنگ به عنوان کاشف تراز اول به دریافت نشانهای علمی مهم کشور نائل آمد. از سال 1956 به انتقاد علنی از آراء و افکار حاکم بر حزب پرداخت. در سهای فلسفی- علمی او در این دوران مورد استقبال وسیع دانشجویان واقع گردید. بعدها این در سهای روبرت هاومن تحت عنوان « دیالکتیک فارغ از دگم» بارها تجدید چاپ و دست به دست می شد. پروفیسور هاومن با وجود فشار شدید حزب و دستگاه امنیتی به موضعگیریهای نو اندیشانه ادامه داد. استالینیستها سرانجام در بهار 1964 او را از حزب اخراج کردند، کلیه مشاغل علمی اش را از او گرفتند و از عضویت در آکادمی علوم کشور برکنارش کردند.

8 - ولف بیرمن (Wolf Biermann متولد 15 نوامبر 1936) فرزند یک خانواده کارگری کمونیست، عضو مقاومت مخفی ضد نازی، شاعرو نمایشنامه نویس، ترانه خوان و نوازنده گیتار و سازنده تصنیف های معروف اعتراضی، هوادار نزدیک پروفیسور هاومن. بیرمن در سال 1972 پس از دریافت پروانه سفر به آلمان فدرال برای انجام یک دورهنری، غیابن از تابعیت آلمان دموکراتیک خلع شد و ناچار در آلمان فدرال ماند. در سال 1989، با دمیدن نسیم تحول در کشور اجازه یافت به شرق برگردد. کنسرتهاى اخیر وی در آن جا با استقبال وسیعی رو به روشده است.

9 - رودلف بارو (Rudolf Baro متولد 18 نوامبر 1935)، عضو حزب از سال 1954، جامعه شناس و نویسنده و کادر برجسته فکری و ژورنالیستی نشریات گوناگون حزب تا زمان مداخله نظامی پیمان ورشو (به انضمام قوای نظامی آلمان دموکراتیک) در چکسلواکی زمان الکساندر دوپچک و سرکوب «بهار پراگ» (1968). از آن زمان منتقد حزب باقی ماند، به تنظیم انتقادات تئوریک خود به بوروکراسی حزبی و نظام اقتصادی آلمان شرقی همت گماشت و مجموعه نظریات او به صورت کتاب پر حجم و برنامه گونه ای تحت عنوان «آلترناتیو» به سال 1977 در شهر کلن (آلمان فدرال) به چاپ رسید. این اثر توجه زیادی برانگیخت. چندی بعد رودلف بارو بازداشت و در یک محاکمه پرسرو صدا به 8 سال زندان محکوم شد. جنبش اعتراض به محکومیت او دامنه وسیعی یافت و ادامه داشت تا این که یک سال بعد دولت حاکم از او خلع تابعیت نمود و از کشور اخراج شد. رودلف بارو در آلمان فدرال سالهای 1982 الی 1984 عضو رهبری حزب سبزها بود. در همین دوران به عنوان استاد علوم اجتماعی در دانشگاه برلین تدریس می کرد. در سال 1985 از حزب سبزها استعفاء داد و صرفا به نوشتن مشغول شد. از او تاکنون آثار زیادی در زمینه های گوناگون سیاست، جامعه و فرهنگ به چاپ رسیده است.

10 - نقل قول از گونتر گیوم، جاسوس معروف آلمانی شرقی که به دستگاه دولت آلمان غربی نفوذ داده شد و تا مقام مشاورت ویلی برانت، صدراعظم وقت آلمان بالا رفت. ماجرای تصادفی افشاشدن نقش گونتر گیوم موجب استعفای برانت از صدراعظمی شد. به نقل از نشریه «دی سایت» مورخ 26 ژانویه 1990.

لینک شماری از فیلمها و کلیپهای مربوط به دوران اولیه تأسیس جمهوری دموکراتیک آلمان ، خیزش
کارگری 1953 و فرار اهالی از آلمان شرقی ...

<https://www.youtube.com/watch?v=p0H-o7Q60QY>

https://www.youtube.com/watch?v=U5_QT7oeBVY

https://www.youtube.com/watch?v=nvg2W_Pkhes